مصطفی مستور رمان جدید روانه بازار کرد

گروه ادب‌وهنر| مستور پس از انتشار آخرین اثر داستانی‌اش با نام «سه گزارش کوتاه درباره‌ی نوید و نگار» که در سال ۱۳۹۰ منتشر شده بود، رمان کوتاه «رساله درباره‌ی نادر فارابی» را به نشر چشمه سپرده است. در این داستان با کارکردهای نو تکنیکی این نویسنده روبه‌رو هستیم که قصه غیبت عجیب یک شخصیت را ساخته و خواننده‌اش را با انواع پرسش‌های ریز و درشت روبه‌رو می‌کند. «رساله درباره‌ی نادر فارابی» بستری رئالیستی دارد که با رویکردی فلسفی، سازوکارهای پلیسی و معمایی را به کار گرفته است. این رمان درباره غیب شدن ترانه‌سرایی است که پیش از این در صحنه بسیار کوتاهی از رمان «سه گزارش کوتاه درباره‌ی نوید و نگار» ظاهر شده بود. رمان کوتاه «رساله درباره‌ی نادر فارابی» به‌زودی منتشر می‌شود.

گپ و گفت

گفت‌وگویی متفاوت با خوسه دونوسو

ادبیات آمریکای لاتین وجود دارد؟

متن زیر گفت‌وگویی کوتاه با خوسه‌دونوسو به ترجمه امیرنادر الهی است که در ۱۰ ژوئن ۱۹۸۱ توسط روزنامهEL PAIS انجام شده است. «شیلی سرزمینی دورافتاده است؛ هم از نظر جغرافیایی و هم از نظر فرهنگی و اکنون شاید از همیشه دورافتاده‌تر شده باشد.» این آن چیزی بود که خوسه‌دونوسو درباره کشورش می‌گوید؛ کشوری که از بازگشتش به آن، ۶ ماه می‌گذرد، بعد از بیست سال سفر و تبعید به اروپا. او سال‌های اخیر خود را در اسپانیا گذراند و اکنون از شیلی به آنجا بازگشته تا در کتابخانه مکزیکو در مادرید، آخرین کتابش، «باغ همسایه» را که توسط انتشارات Seix Barral منتشر شده، معرفی کند. دونوسو درباره این کتاب خود می‌گوید: «باغ همسایه واقعی‌ترین و روان‌شناختی‌ترین کتابی است که تاکنون نوشته‌ام.» دونوسو در زمان اقامتش در اروپا، برای معرفی کتابش به نام «مارکسیتا»، به پاریس رفت. در نیویورک او، نمونه چاپی ترجمه انگلیسی کتابش به نام «کلبه» را ویرایش و تصحیح کرد. قبل از آنکه در این کار پرفشار وارد شود، خوسه‌دونوسو در رویدادی دیگر که کمتر نویسنده‌ای فرصت شرکت در آن نصیبش می‌شود، به کارولینای جنوبی سفر کرد تا در گردهمایی‌ای که برای معرفی یکی از آثار او در دانشگاه وینتروپ برگزار می‌شد، شرکت کند؛ جایی که صدها متخصص دور هم جمع می‌شدند تا به لایه‌ها و ابعاد پنهان آثارش پی ببرند. دونوسو با شک و تردید می‌گفت: «شرکت همه این استادان، موضوعی جالب است؛ در میان آنها ژاپنی‌ها هستند که بیشتر از من درباره کتابم می‌دانند. مثلا از اهمیت سگ‌ها، کاربرد تئوری‌های نقد به سبک فرانسوی که بیشتر تئوری‌های مدرن هستند (کریستوا، لوکان، دریدا و...)، از مفاهیم کارناوال، نقاب و لباس‌های مبدل که ویژگی‌های اصلی نوشته‌ها و کتاب‌هایم است، صحبت می‌کنند.» او ادامه داد: «موضوع جالب‌تر این است که کنفرانسی برای بررسی و تحلیل دفتر دست‌نوشته‌هایم، که در این دانشگاه نگهداری می‌شود، برگزار شد که در آن از بسیاری از نکات مربوط به پروسه خلاقانه‌ای که من برای نوشتن در پیش می‌گیرم، سخن گفتند. منشا همه‌چیز هم‌چون یک بذر است، جزئی کوچک که هیچ اهمیتی ندارد. ولی مرا تحت تاثیر قرار می‌دهد و باعث می‌شود که من گذشت زمان را فراموش کنم و ناگهان دانه بذر پدیدار می‌شود، پا می‌گیرد و قد می‌کشد.»

تنها نویسنده وجود دارد

«گمان می‌کنم که چیزی به نام ادبیات آمریکای لاتین وجود دارد، ولی تنها به نویسندگان واقعی و آثار شگرفی که روی ادبیات آمریکای لاتین تاثیر گذاشته است، باور دارم.» این جمله، یکی دیگر از گفته‌های دونوسو درباره آخرین کتابش «باغ همسایه» بود. او در این کتاب از ذکاوت و دقت زبانی بهره برده است و در کنار آن، کتاب دارای ویژگی‌های واقعی و روانشناختی است که فراز و نشیب‌های زندگی زوج میان‌سالی را که در تبعید به سر می‌برند، روایت می‌کند. این تنها جزئیاتی از رمان بود که دونوسو از آن گفت. جلد رمانش که خودش آن را طراحی کرده بود، به‌خوبی گویای داستان بود: چهره مرد و زنی که با پارچه سفید پوشیده شده بود و در زمینه آن جمله‌ای از ماگریت دیده می‌شد که گویی با ماشین تحریر دستی تایپ شده است.

گفت‌وگو با عبدالله کوثری درباره رمان «باغ همسایه» اثر خوسه دونوسو

نویسندگان ما و آمریکای لاتین

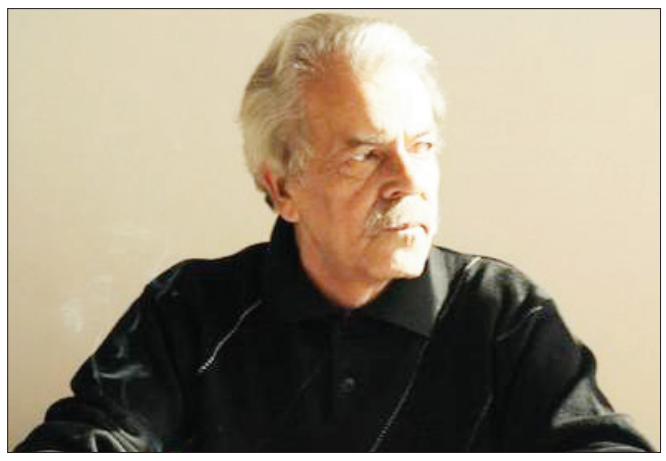

مجتبا هوشیار محبوب

«باغ همسایه» اثر خوسه دونوسو موضوع گفت‌وگوی ماست با مترجم همین کتاب یعنی عبدالله کوثری. این کتاب معرف نویسنده‌ای است که پیش از این جز یک داستان کوتاه از او چیزی ترجمه نشده بود. با این حال مخاطبان از خوسه دونوسو و «باغ همسایه» استقبال خوبی کردند. درباره این کتاب با عبدالله کوثری به گفت‌وگو نشستیم.

خوسه دونوسو قریب به ۲۰ سال پیش مرده و همان‌طور که شما در مقدمه کتاب نوشته‌اید از نویسندگان تراز اول دوره شکوفایی رمان آمریکای لاتین است و به دلایلی که ذکرش در همان مقدمه رفته، نویسنده‌ای است مهم. نباید از این نویسنده زودتر از اینها رمانی می‌خواندیم؟ خود شما چه موقع او را شناختید؟

نخست توجه بفرمایید که این کتاب در سال ۱۳۸۸ برای دریافت مجوز به وزارت ارشاد فرستاده شد، اما متاسفانه مجوز دریافت نکرد. در یکی دو سال اخیر ناشر دوباره با بهتر بگویم چندباره در این مورد اقدام کرد و خوشبختانه این‌بار با حسن نظر برخی مسئولان ارشاد مجوز دریافت کرد. اما آشنایی من با دونوسو و کارهایش دست‌کم به پانزده شانزده سال قبل برمی‌گردد. چون او از معروف‌ترین نویسندگان آمریکای لاتین است و نمی‌شد از او بی‌خبر بمانم. در مجموعه داستان‌های کوتاه آمریکای لاتین یکی از بهترین داستان‌ها از اوست، با عنوان گردش. نظر آقای اچه وریا در مورد دونوسو در مقدمه آن داستان می‌تواند بهترین معرف هر نویسنده‌ای باشد؛ اما اینکه چرا به قول شما این‌قدر دیر به کارهای او می‌پردازم پاسخش این است که من هرچند به مترجم آثار آمریکای لاتین معروف شده‌ام کارهای دیگر نیز داشته‌ام و دارم. در طول این ده دوازده سال بخشی از کار من مربوط به این قاره بوده، اما بخش دیگر صرف کارهایی چون تراژدی‌های یونان، سنکا و کتاب‌های آیزایا برلین و... شده که هیچ‌یک از نظر من اهمیت کمتری ندارند. امیدوارم جدا از رمان «حکومت نظامی» که در حال حاضر مشغول تصحیح حروفچینی آن هستم در فرصتی‌دیگر باز هم به این نویسنده برجسته که خوشبختانه اولین کتابش در ایران با استقبال بسیار خوبی روبه‌رو شد، بپردازم.

به‌عنوان یکی از مخاطبان «باغ همسایه» گمان می‌کنم شخصیت خولیو مندس برایم ملموس است. شاید این را بیش از همه به این خاطر می‌گویم که خولیو خود را نویسنده‌ای مطرود می‌پندارد و به نظرم در ایران کم نداریم نویسندگان حتی سن و سال‌داری که چنین فکر می‌کنند. به نظر شما شخصیت خولیو در ایران مابه‌ازا دارد؟ ممکن است طی ترجمه این کتاب به صورت ناخودآگاه به نسخه‌های ثانی این کاراکتر در ایران فکر کرده باشید؟

با واژه مطرود درباره خولیو مندس موافق نیستم. کسی او را از جایی طرد نکرده است. خودش هم احساس مطرود بودن نمی‌کند. او نویسنده‌ای است که به میل خود از وطنش بیرون رفته به این امید که بنشیند و رمانی بنویسد که بازار همه نویسندگان آمریکای لاتین را کساد کند. اما در این کار موفق نشده است. کارهای قبلی‌اش هم به اعتراف خودش در حدی نبوده که او را در شمار نویسندگان صاحب‌نام قرار دهد. احساس خولیو مندس بیش از هرچیز شکست است و این را بارها تکرار می‌کند. حتی خانواده‌اش با همه اختلافاتی که با برادرش دارد او را طرد نکرده‌اند. پس بهتر است این واژه را عوض کنیم. شاید مناسب باشد به این نکته اشاره کنم که مساله تبعید و دوری از وطن از مشکلات دیرینه روشنفکران آمریکای لاتین است که از آغاز تاریخ استقلال خود با دیکتاتوری‌های درازمدت و حتی ابدمدت روبه‌رو بوده‌اند. همچنین مساله تغییر هویت در تبعید یا مقاومت کردن در مقابل هویت جدیدی که فرهنگ کشور میزبان بر آنها تحمیل می‌کرده یکی از موضوعات عمده مورد بحث این روشنفکران بوده است؛ اما اینکه در ایران نویسندگانی با چنین احساسی داریم یا نه راستش من هیچ خبری در این مورد ندارم. چیزی که سرنوشت مندس را شبیه سرنوشت برخی شاعران و نویسندگان ایرانی می‌کند همین تبعید خودخواسته یا ناخواسته است. شاید بسیاری از این نویسندگان اگر در وطن می‌ماندند کارهای بهتری از ایشان می‌خواندیم. این را هم با قاطعیت نمی‌توانم بگویم. تبعید برای همه نویسندگان تاثیر مشابه ندارد. فراموش نکنیم که اغلب نویسندگان آمریکای لاتین دور از وطن خود زیسته‌اند و شاهکارهای‌شان را خلق کرده‌اند. البته باید در نظر داشته باشیم که فضای غرب برای نویسنده آمریکای لاتین به اندازه فارسی‌زبانان بیگانه نیست. اینها به نظر من بخشی از فرهنگ اروپا بوده‌اند و زبان اسپانیایی بند نافی بوده که آنها را به دنیای مادر پیوند می‌داده است. بی‌گمان ریشه‌کن شدن از خاک و فرهنگ وطن برای هر نویسنده‌ای دشوار است، اما مشکل مندس صرفا تبعید نیست و این کتاب به خوبی توانسته مشکلات او را نشان دهد.

> چیزی که سرنوشت مندس را شبیه سرنوشت برخی شاعران و نویسندگان ایرانی می‌کند همین تبعید خودخواسته یا ناخواسته است شاید بسیاری از این نویسندگان اگر در وطن می‌ماندند کارهای بهتری از ایشان می‌خواندیم

نکته‌ای در بخش آخر داستان بود که تردیدی درباره شکل روایتِ کل داستان به وجود آورد. به خودم گفتم احتمالا یک توهم وسواس‌گونه است و آن اینکه در انتهای داستان متوجه می‌شویم «گلوریا» در این داستان و نحوه شکل‌گیری آن شخصیت محوری بوده و نه کاراکتری منفعل. حالا این سوال پیش می‌آید که بخش اول که در ظاهر راوی‌اش خولیو بوده، حرف‌هایی که درباره کاراکتر گلوریا گفته از خودش بوده یا نه. گلوریا به‌عنوان راوی اصلی آن حرف‌ها را در دهان خولیو گذاشته. این را به خاطر آن می‌گویم که مواضع خولیو در برابر «گلوریا» مواضعی محافظه‌کارانه بوده. اگر چنین بوده شما در ترجمه عبارات اینچنینی دست‌کم در پنج بخش اول به مشکل برنخورید؟

راستش منظور شما را درست درک نکردم. اولا توجه کنید که فصل ششم کتاب یک‌باره چرخشی در رمان پدید می‌آورد که اصلا انتظارش را نداشته‌ایم. ثانیا با آنچه در این فصل می‌خوانیم معلوم می‌شود که آنچه تاکنون خوانده‌ایم و بنابر تصور ما- که البته کاملا تصور بجایی بوده -از زبان یا به قلم خولیو نوشته شده جملگی نوشته گلوریا، همسر اوست. طبیعی است که حالا باید قبول کنیم آنچه خولیو درباره گلوریا می‌گوید نیز از قلم گلوریا تراوش کرده یا به قول شما خود او در دهان خولیو نهاده است. حالا اینکه این حرف‌ها محافظه‌کارانه است یا نه من نمی‌دانم چرا چنین تصوری به شما دست داده است. خولیو در وضعیت استیصالی که دارد گاه عالم و آدم را به انتقاد و حتی بدتر از انتقاد می‌گیرد تا ناتوانی خود را به گردن آنها بیندازد. یکی از این آدم‌ها هم گلوریاست. او در مورد گلوریا خیلی هم تند حرف زده او را به پیر شدن و زشت شدن و بی‌شعور بودن و خیلی چیزهای دیگر محکوم کرده است. اینها کجایش محافظه‌کارانه است؟ اما باز فراموش نکنید که آنچه شما حرف‌های خود خولیو می‌پنداشته‌اید همه از قلم همسرش بوده است. من در ترجمه این قسمت هیچ مشکلی نداشتم. البته من هم مثل همه خوانندگان فکر می‌کردم این کتاب روایت خولیوست. تا وقتی به فصل ششم رسیدم و مثل همه خوانندگان ماتم برد.

در مقدمه، از کتابی نوشته‌اید با عنوان «پرنده وقیح شب» اثر خوسه دونوسو. چیزی که نوشتید هرچند اندک، بدجوری برای مخاطب ولع خواندنش را ایجاد می‌کند. احتمالا کتاب شگفت‌انگیزی باشد. در نظر دارید ترجمه‌اش کنید یا نه؛ معذوریاتی هست که نمی‌شود ترجمه‌اش کرد؟

در مورد کتاب «پرنده وقیح شب» در مقدمه کتاب «باغ همسایه» مفصل حرف زده‌ام. بی‌گمان این کتاب از مهم‌ترین کتاب‌های نوشته شده در آمریکای لاتین است و ساختار شگفت آن و همچنین مضامین متعددی که مطرح می‌کند سبب شده است نویسندگانی چون فوئنتس زبان به ستایش آن بگشایند. دلیل ترجمه نشدن این کتاب این است که اگر بخواهیم منتشر شود ناچاریم به اصل مطلب لطمه‌های فراوانی بزنیم.

نگاه منتقد

درباره «باغ همسایه»

آرش آذرپناه
نویسنده

«باغ همسایه»، اثر خوسه دونوسو را می‌توان مهم‌ترین رمان ترجمه‌شده در میان آثار چاپ شده امسال دانست. اگرچه رمان مهمی مثل تبصره ۲۲ اثر مشهور جوزف هلر نیز با ترجمه خوب احسان نوروزی امسال به بازار نشر عرضه شد، بنا به دلایلی که خواهم نوشت باغ همسایه را هم در ایده مرکزی و هم در ساخت روایت جذاب تر و آن را برای مخاطب ایرانی مهم‌تر می‌دانم. نخست آنکه باغ همسایه ترجمه بسیار درخشانی دارد. عبدالله کوثری در برگرداندن اصطلاحات و برخی از جملات مفصل نویسنده و افاضات طویل راوی بسیار توانا نشان داده است؛ آنچنان که زبان حاصل‌شده چندان به زبان‌های هموارَ و تحت ترجمه‌ای نمی‌برد و خَود به مثابه اثریَ ذاتا فارسی بر مخاطب رخ می‌نماید. آن‌گونه که از روایت راوی اول‌شخص در سراسر رمان پیداست، احتمالا ترجمه بعضی از جملات نویسنده به غایت دشوار بوده است، چراکه در باغ همسایه مخاطب با یک روایت درونی و بسیار غیرمستقیم روبه‌رو است؛ خواننده را به شدت به یاد لولیتای ناباکوف می‌اندازد. به‌ویژه در آن بخشی که یک ایده بعیدالذهن برای بهره بردن از وجود شخصیت «پیژو» به ذهن راوی می‌رسد یا مناسبات او با پسر جوان، آنقدر ناسرراست است که تنها زبان کنایی کوثری از پس ترجمه آن برآمده است.

دلیل دیگری که سبب می‌شود باغ همسایه را اثر سترگی بدانم، مضمون یا ایده‌ای است که اگرچه در ابتدا تازه به نظر نمی رسد اما در نیمه‌های روایت به یک موقعیت منحصربه‌فرد روانی برای راوی بدل می‌شود. زندگی در تبعید، قهرمان رمان را از یک استاد دانشگاه آرمانگرای روشنفکر، بدل به انسانی زمین خورده می‌کند که گاه برای رسیدن به هدف دست به اعمال حقیرانه‌ای می‌زند. خرده‌روایت‌هایی که در رمان به کامل شدن تصویر روانی مرد برای مخاطب می‌کند به غایت خلاقانه‌اند؛ چه آنجا که در قالب تصاویر جذابی از باغ منظور نظر راوی روایت می‌شوند و چه آنجا که در قالب تفکرات درونی قهرمان ارائه می‌شوند. به این ترتیب چینش وقایع وقتی با قضاوت‌های راوی همراه می‌شود به گونه‌ای تمام اشخاص داستان را برمی‌سازد که هیچ شخصیت تماما مثبت یا تماما منفی برای طرح نهایی‌ای که در یاد خواننده می‌ماند، باقی نمی‌گذارد؛ حتی شخصیت زن ویراستاری که در قضاوت راوی سراسر منفی می‌نماید، با گردش فرمی نویسنده در پایان رمان بدل به کاراکتری خاکستری و باورپذیر می‌شود.

ویژگی سوم باغ همسایه را می‌توان ساخت بدیع روایت و توجه نویسنده به فرم دانست. شاید همین فرم رمان که در فصل پایانی آن متجلی می‌شود، یکی از وجوه ممیزه آن از یک رمان آمریکایی یا اروپایی باشد. نویسنده با یک چرخش روایی در پایان رمان، تعلیقی نغز و نیکو ایجاد می‌کند. درحقیقت تغییر راوی درپایان رمان علاوه بر اینکه یک موقعیت فرمی زیباشناختی ایجاد می‌کند، سبب می‌شود با نمایش ذهنیات همسر راوی، یعنی شخصیت بی دفاع مقابل راوی در سراسر روایت، نوعی چندصدایی در روایت رمان ایجاد کند؛ گویا که نویسنده به شخصیت دوم خود اجازه دفاع داده باشد. به این ترتیب دونوسو نوعی تعادل دموکراتیک را برای قضاوت مخاطب ایجاد می‌کند تا ما صدا و نظر دیگر شخصیت‌ها را از دریچه تازه‌ای ببینیم. افزون بر این، این بازی فرمی، تعلیق جانانه‌ای را برای برداشت آزاد مخاطب در پایان قصه فراهم می‌کند. درحقیقت به‌جز تغییر راوی در پایان، می‌توان تصور کرد که اساسا آنچه تاکنون خوانده‌ایم، نه روایت حدیث نفس‌وار قهرمان داستان بلکه رمانی است که همسرش از زاویه ذهن او، در قالب یک رمان نگاشته است و اینک در فصل آخر کتاب دارد آن را به ویراستارش عرضه می‌کند. اگر نویسنده بودن شخصیت قهرمان رمان را به این بازی فرمی بیفزاییم، می‌توان تصور کرد با چه ساخت مضمونی و روایی نغز و شگرفی روبه‌رو هستیم. درحقیقت کل کتاب، داستان نویسنده‌ای است که می‌خواهد رمانی از شش روز زندان خود در کشور شیلی بنویسد؛ اما زندگی فلاکت بارش در تبعید دستمایه رمانی قرار می‌گیرد که زنش نوشته است و احتمالا نام آن را باغ همسایه گذاشته است. در پایان رمان نیز جمله پایان بندی‌ای را که راوی زن در نوشتنش درمانده شده است، ویراستار انتخاب می‌کند تا به این ترتیب ساخت درونی روایت باغ همسایه را حاصل یک همکاری مشترک از سه شخصیت خود رمان ببینیم.

بنا به آنچه آورده شد، باغ همسایه به گمان من رمانی است که اگر یک روز دیرتر خواندن آن را شروع کنید، زیان خواهید دید. تنها لازم است صد صفحه نخست آن را با حوصله‌ای فراوان بخوانید و از روایت کند و غیرمستقیمش در یک‌سوم ابتدایی خسته نشوید. در این صورت در ادامه قطعا شگفت زده خواهید شد.

باغ همسایه

نویسنده: خوسه دونوسو
مترجم: عبدالله کوثری
ناشر: آگاه

یادداشت

مخابره جادو به خاورمیانه

چند نکته درباره ادبیات آمریکای لاتین در ایران و خوسه دونوسو

امیرنادر الهی| مترجم ادبیات آمریکای لاتین| زمانی که از ادبیات آمریکای لاتین صحبت می‌کنیم، عبدالله کوثری اولین نامی است که به‌سرعت به ذهن می‌رسد. اگر ترجمه او از رمان «سور بز» اثر ماریو بارگاس یوسا، را با ترجمه‌های دیگر این رمان مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که ترجمه کوثری، نمونه‌ای از یک ترجمه وسواس‌گونه و بی‌عیب و نقص است. رمان «پوست انداختن» اثر کارلوس فوئنتس هم می‌تواند نمونه خوبی باشد؛ اما به عقیده من، بهترین نمونه رمان «گفت‌وگو در کاتدرال» اثر یوسا است؛ همان کتابی که اگر کوثری دست به ترجمه‌اش نمی‌زد، هیچ مترجمی از پس آن برنمی‌آمد. آن چه ترجمه کوثری از این کتاب را متمایز می‌کند، این است که به هر شخصیتی از داستان لحنی خاص داده است.

نمی‌توان از ادبیات آمریکای لاتین سخن گفت و از بهمن فرزانه نامی نبرد. بی‌تردید ترجمه او از رمان «صد سال تنهایی» اثر گابریل گارسیا مارکز، یکی از بزرگ‌ترین رویدادها در حوزه ترجمه در ایران بود؛ رمانی که فصل تازه‌ای را در ادبیات ما گشود. رمانی که بیشتر، آن را با سبک نوشتاری بی‌همتای مارکز، یعنی رئالیسم جادویی می‌شناسیم، سبکی که می‌توان ردپای آن را در ادبیات معاصر ایران مانند داستان «عزاداران بیل» و «ترس و لرز» اثر غلامحسین ساعدی دنبال کرد، هرچند این سبک در ادبیات کلاسیک ایران نیز بی‌سابقه نیست و در «تذکره الاولیا»ی عطارنیشابوری نیز می‌توان شمه‌هایی از آن را یافت. شاید همین شباهت‌های ادبی است که جامعه ما را بیش از هر چیز با ادبیات آمریکای لاتین پیوند زده است؛ ادبیاتی که بر محور زندگی و زمانه مردم تنگدست و فقیر بخشی از جهان سوم می‌چرخد.

مترجم دیگری که در حوزه ادبیات آمریکای لاتین کار کرده است، احمد گلشیری است. شاید یکی از بهترین نمونه‌های ترجمه او، رمان «پدرو پارامو» اثر خوان رولفو باشد؛ مترجمی که ادبیات آمریکای لاتین را تنها به وسیله رولفو به جامعه ایرانی شناساند.

یکی دیگر از نویسندگان بزرگ و نامدار آمریکای لاتین که آثارش به فارسی ترجمه شده، خوسه دونوسو است که پنجم اکتبر سال ۱۹۲۴ در سانتیاگوی شیلی زاده شد. او یکی از نویسندگان مهم دوره شکوفایی ادبیات آمریکای لاتین شمرده می‌شود که در دوران دیکتاتوری پینوشه از شیلی خارج شد و مدت ۲۰ سال را در مکزیک، آمریکا و اسپانیا گذراند و در سال ۱۹۸۱ به شیلی بازگشت و در همان‌جا ماند تا در سال ۱۹۹۶ درگذشت. از مهم‌ترین آثار او می‌توان به کتاب‌های «تاجگذاری»، «چارلستون و دیگر داستان‌ها»، «خانه‌ای در روستا»، و «حکومت نظامی» اشاره کرد.

> نمی‌توان از ادبیات آمریکای لاتین سخن گفت و از بهمن فرزانه نامی نبرد. بی‌تردید ترجمه او از رمان «صد سال تنهایی» اثر گابریل گارسیا مارکز، یکی از بزرگ‌ترین رویدادها در حوزه ترجمه در ایران بود؛ رمانی که فصل تازه‌ای را در ادبیات ما گشود. رمانی که بیشتر، آن را با سبک نوشتاری بی‌همتای مارکز، یعنی رئالیسم جادویی می‌شناسیم سبکی که می‌توان ردپای آن را در ادبیات معاصر ایران مانند داستان «عزاداران بیل» و «ترس و لرز» اثر غلامحسین ساعدی دنبال کرد

یکی دیگر از کتاب‌های دونوسو که پس از مرگ او منتشر شد، «مارمولک بی‌دم» است؛ رمانی که شخصیت اصلی داستان دیگر یک نویسنده نیست، بلکه نقاشی اینفورمالیست، به نام مونیوز روآ است که کمابیش با گروه نقاشانی چون تاپیس، کویکسارت و تاراتاس ارتباط دارد. او به خاطر رسوایی مجبور به ترک جنبش اینفورمالیسم می‌شود؛ جنبشی که موفقیت‌های فراوانی را برایش به همراه داشت. دونوسو در این رمان ماجرای فرارش با معشوقه خود، لوییسا، را روایت می‌کند. ولی در ادامه، ناامید، تنها و پیر در استان بارسلونا پنهان می‌شود و خاطراتش را از زمانی که در روستای دورس زندگی می‌کرده، شرح می‌دهد و می‌کوشد خود را از پیشرفت مدرنیته و افول خانواده‌اش رها کند. تغییر زمان نیز برای او یک تهدید به شمار می‌آید. این رمان که دونوسو آن را در سال ۱۹۷۳ نوشت، به دلایل نامشخصی ناتمام ماند تا اینکه دخترش، پیلار، آن را میان کاغذهایی که پدرش به کتابخانه دانشگاه پرینستون فروخته بود، پیدا می‌کند. رمان «مارمولک بی‌دم» نهایتا در سال ۲۰۰۷ منتشر شد.

«باغ همسایه»؛ مصیبت‌ها و رستگاری‌ها

خولیان پرز پورتو، در ۲۲ جولای سال ۲۰۱۰ در نقد کتاب «باغ همسایه» نوشت: «با وجود اینکه دنیای ادبی، روزبه‌روز با آثار جدید و نویسندگان بااستعداد غنی‌تر می‌شود، عناوینی هست که هیچ‌گاه ارزش خود را از دست نمی‌دهند. باغ همسایه یکی از آن متن‌هایی است که با وجود گذشت زمان و تغییر تقاضاهای ناشران، هم‌چنان کتابی جالب و جذاب برای خوانندگان، از نسل‌های گوناگون است؛ رمانی که نقطه عطف زندگی ادبی خوسه دونوسو به شمار می‌رود، نویسنده و روزنامه‌نگاری که آثاری چون دوزخ بدون مرز، پرنده وقیح شب و یک تاریخ شخصی را در کارنامه دارد.

با کتاب «باغ همسایه» که در سال ۱۹۸۱ منتشر و پخش شد (چند سال پس از انتشار رمان کلبه)، دونوسو نشان داد که شایستگی رسیدن به جایگاهی رفیعَ به‌عنوان یکی از نویسندگان برجسته کشورش در نیمه دوم قرن بیستم را دارد.» «باغ همسایه»، یک تراژدی واقعی را روایت می‌کند، با لحنی صریح که بسیاری آن را بیوگرافی خود نویسنده می‌شمارند. در آن رمان، فضاهایی آکنده از شکست‌ها، مصیبت‌ها، آرزو و رستگاری تداعی می‌شود و موضوعاتی پنهان و نهان را از زندگی خولیو مندز بازگو می‌کند، نویسنده‌ای با تبار شیلیایی که به اسپانیا تبعید شد و آرزوی رسیدن به موفقیتی را در سر می‌پروراند ولی به انزوا و گوشه‌گیری کشیده شد. تاکنون بسیاری از تحسین‌کنندگان دونوسو، از این رمان بی‌نظیر، خرسند و راضی بوده‌اند و اگر منتقدان نظر مثبتی به آن دارند، به خاطر جذابیت آن است، در خرید یک نسخه از آن تردید نکنید.

[برگرفته از وب‌سایت Poemas del Alma]